**اصول: استصحاب، جلسه 12: یک‌شنبه 28/07/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.**

بحث سر استصحاب کلی قسم ثانی بود و این‌که آیا آن اشکالاتی که در استصحاب فرد مردد در این قسم می‌‌شود، مشابهش در استصحاب کلی و جامع هم می‌آید یا نمی‌آید.

یکی از اشکالاتی که این‌جا مرحوم شهید صدر مطرح می‌‌کند در استصحاب فرد مردد این است که ما به وسیله استصحاب فرد مردد می‌‌خواهیم وجود جامع بین دو فرد را اثبات کنیم. حالا فرض این است که از اشکال این‌که این جامع، جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز هست و او تنجیز نمی‌کند گذشتیم و می‌‌گوییم جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز، آن ما یقبل التنجیز را تنجیز می‌‌کند.‌ ولی این‌جا یک مشکله دیگری وجود دارد. آن مشکل این است که یا ما بناء بر علیت می‌‌گذاریم در تنجیز علم اجمالی یا بناء بر اقتضاء، بناء بر هیچ‌یک از این دو مبنا این علم اجمالی که این‌جا برای ما تولید می‌‌شود ارزش ندارد.

چون بناء بر این‌که ما علم اجمالی داریم یکی از قصیر یا طویل موجود است، این علم اجمالی باعث می‌‌شود که شما می‌‌خواهید بگویید استصحاب یک علم اجمالی تعبدی ایجاد کند، علم اجمالی وجدانی وقتی اقتضائی باشد تعبدی هم علی القاعدة باید اقتضائی بدانید، شرط تنجیز علم اجمالی این است که اصل جاری نشود در اطرافش و این‌جا استصحاب عدم فرد طویل یا برائت از فرد طویل اقتضاء می‌‌کند که ما نسبت به فرد طویل تامین داشته باشیم، نسبت به فرد قصیر هم که علم وجدانی داریم که فرد قصیر موجود نیست. بنابراین این علم اجمالی تعبدی بناء بر مبنای اقتضاء تاثیر ندارد.

اما علم اجمالی تعبدی بناء بر مبنای علیت، می‌‌گوییم او هم تاثیر ندارد به دلیل این‌که این علم اجمالی مولود استصحابی هست که شما در فرد مردد می‌‌خواهید جاری کنید، در آن جامع می‌‌خواهید جاری کنید، این استصحابی که می‌‌خواهید در جامع جاری کنید، با برائت یا استصحابی که در فرد طویل هست، این‌ها معارضه می‌‌کنند. و این‌ها حکومتی هم بین‌شان نیست چون مجرای یک استصحاب، جامع است، مجرای یکی از این‌ها فرد است، بنابراین مصب‌شان چون متفاوت هست، هیچ‌گونه حکومتی بین این‌ها برقرار نیست.

این بیان شهید صدر.

عین این بیان در آن جامع هم جاری می‌‌شود. من نمی‌دانم چرا ایشان در جامع به این شکل بیان نکرده. دقیقا همه این کلمات حرفا بحرف در جامع هم می‌آید. در جامع ایشان تفصیل قائل شده، این بحث معارضه را که وارد شده یک تفصیلی قائل شده. این‌جوری بیان کرده که ما در جامع که می‌‌خواهند اصل تقریب اشکال را این‌جوری مطرح می‌‌کنند که ما در واقع یقین داریم که فرد قصیر نیست، فرد طویل را هم استصحاب عدم می‌‌کنیم، به ضم وجدان و اصل، عدم وجود کلا الفردین را اثبات می‌‌کنیم، این با استصحاب بقاء جامع منافات دارد. اصل تقریب اشکال این هست. بعد ایشان اشکال معارضه را می‌‌فرمایند تحقیق این است که ما باید ببینیم اثر روی چی بار می‌‌شود، اثر روی طیبعت به نحو مطلق الوجود جاری می‌‌شود یا اثر روی صرف الوجود طبیعت بار می‌‌شود.

این‌جا داخل پرانتز یک چیزی بگویم: ایشان یک مقداری این‌ها را، تغییراتش را مشوش تعبیر کرده، کانّه طبیعت را آن جایی که روی مطلق الوجود باشد می‌‌گوید، اثر مال حصه طبیعت است، آن جایی که مال صرف الوجود باشد اثر مال خود طبیعی و جامع و امثال این‌ها است. جامع و طبیعی را کانّ مرادف با صرف الوجود گرفته. در حالی که در جای خودش هم مفصل بحث کردیم که طبیعت و جامع یعنی آن مفهوم کلی که در ذهن انسان است، آن مفهوم تعین خاصی ندارد، این‌که به نحو صرف الوجودی کاشف از خارج باشد یا به نحو مطلق وجودی کاشف باشد یا به نحو مجموع الوجود کاشف باشد، که یک نحو سومی هم هست، همه این‌ها بستگی دارد که ذهن این مفهوم لابشرط را به چه نحو ملاحظه کند. که ما تعبیر می‌‌کردیم قوالب مفهومی، با این تعبیر یاد می‌‌کردیم. می‌‌گفتیم ذهن این مفهوم طبیعت را در قالب‌های مختلفی می‌‌تواند قرارش بدهد و تا آن مفهوم در یک قالب خاصی قرار نگیرد برای ذهن انسان قابل درک نیست، یعنی آن سه گونه مختلف می‌‌تواند آن طبیعت تصور بشود و هیچ‌یک از این‌ها هم نسبت به دیگری از جهت عقلی این‌جور نیست که یکی‌شان مؤونه بیشتری از دیگری داشته باشد همه‌شان نیازمند مؤونه هستند. تصور طبیعت به نحو صرف الوجود یا به نحو مطلق الوجود یا به نحو مجموع الوجودات، همه این‌ها تصوراتی هستند زاید بر تصور اصل طبیعت.

حالا این بحث‌هاي شکلی است، من این‌ها را خیلی نمی‌خواهم روی این‌ها گیر بدهم، این‌ها در جای خودش. این‌که من یک مقداری بیان مرحوم شهید صدر را به یک لفظ دیگری بیان می‌‌کنم که دیگر وارد این گیرها نباشیم. آن این است که ایشان در واقع می‌‌گوید: اگر طبیعت را به نحو مطلق الوجود تصور کنیم اشکال معارضه محکّم است و اگر طبیعت را به نحو صرف الوجود ملاحظه کنیم اشکال معارضه وجود ندارد. چطور؟ می‌‌گوید: طبیعت اگر به نحو مطلق الوجود باشد یعنی هر فردی از افراد طبیعت حکم مجزایی دارد. زید یک حکم دارد، عمرو یک حکم دارد، بکر یک حکم دارد. وقتی می‌‌گوییم العالم یجب اکرامه به طوری که هر عالمی یک وجوب اکرام جداگانه دارد، به عدد افراد عالم حکم ما هم متعدد می‌‌شود. ما در واقع این‌جا می‌‌دانیم یک عالمی موجود بوده است، این‌جا شما بخواهید استصحاب جامع عالمیت را بکنید این معارضه هست با این‌که ما حصه‌ای از عالمیت که در ضمن زید است مثلا فرد قصیر است، حالا فرد قصیر و طویل تعبیر کنیم، حصه‌ای از عالم که در ضمن فرد قصیر هست، او قطعا زایل شده و حصه‌ای از عالم که در ضمن فرد طویل هست، اصل عدم تحققش هست. بنابراین با ضم ما می‌‌دانیم اگر حصه‌ای باشد، تحقق داشته باشد، آن حصه طویل است، اصل هم این است که آن حصه طویل اصلا تحقق نداشته باشد. این اصلی که در طویل جاری می‌‌کنیم، ‌این اصل معارض هست با اصل استصحاب جامع.

اما اگر نه، اثر مال صرف الوجود باشد، حالا ایشان در مورد جایی که اثر مال صرف الوجود باشد مبانی مختلف را تطبیق می‌‌دهند، من مبانی مختلفش را کار ندارم، مبنای خود شهید صدر که این‌جا هست آن را فقط دنبال می‌‌کنم. ایشان می‌‌فرماید طبق مبنای ما که استصحاب جامع یعنی استصحاب جامع به آن مقداری که حکایت از واقع می‌‌کند، یعنی جامع حکایتی از واقع دارد، احکام تعلق می‌‌گیرد به عناوین از آن حیث که حکایت از خارج می‌‌کنند، استصحاب در واقع آن محکی جامع، مقداری از آن محکی این عنوان را می‌‌خواهیم استصحاب کنیم، این‌جا معارضه ندارد. ما یک عنوان تفصیلی داریم که در مورد آن فرد طویل است، نسبت به عنوان تفصیلی استصحاب عدم می‌‌کنیم، نسبت به جامع، محکی جامع به قدر جامعیتش هم استصحاب می‌‌کنیم. کانّ (ایشان ندارد من عرض می‌‌کنم) نتیجه این بحث این می‌‌شود که از ناحیه این عنوان تفصیلی تنجیز نیامده است ولی منافات ندارد که از ناحیه یک عنوان دیگری تنجیز بیاید. آن چیزی که استصحاب عدم فرد اثبات می‌‌کند، عدم تنجیز حیثی است، من حیث العنوان التفصیلی، از حیث این عنوان تفصیلی تنجیز نیست، این منافات ندارد که از یک عنوان دیگری تنجیز بیاید.

این را ایشان این‌جوری بیان می‌‌کند.

به نظر می‌‌رسد که اگر این بیان درست باشد، عین این در فرد هم می‌آید، دقیقا طابق النعل بالنعل. چون در واقع بین آن فرد مردد و جامع، اولا این جامعی که این‌جا هست جامع به نحو تردیدی است نه جامعی که صلاحیت انطباق بر کلا الطرفین دارد، چه اثر مال مطلق الوجود باشد، چه اثر مال صرف الوجود باشد، هر جور باشد، علم من به جامعی تعلق نگرفته است که صلاحیت انطباق بر کلا الطرفین داشته باشد، من علم به جامعی دارم که فقط صلاحیت انطباق بر یک طرف را دارد، به نحو تردیدی. وقتی که چنین شد، حالا جامع تردیدی باشد یا فرد تردیدی باشد، عنوان جامع تردیدی یا عنوان فرد تردیدی باشد، هرکدام باشد عین همین بیان آن‌جا هم می‌آید. ما دقیقا می‌‌گوییم اگر اثر مال کل فردفرد باشد باز معارضه محکّم هست، چون به عنوان فرد طویل استصحاب عدم داریم، از آن طرف وجدانا هم می‌‌دانیم که فرد قصیر هم موجود نیست، این وجدان و استصحاب با استصحاب عنوان فرد مردد، این‌جا ديگه محکّی فرد مردد، ایشان آن‌جا تعبیر می‌‌کرد محکی جامع، ما این‌جا می‌‌گوییم محکی فرد مردد، واقع به مقداری که عنوان فرد مردد از او حکایت می‌‌کند، آن‌جا تعبیر می‌‌کردید واقع به مقداری که جامع از او حکایت می‌‌کند، ما این‌جا می‌‌گوییم واقع به مقداری که عنوان فرد مردد از او حکایت می‌‌کند، عین همین است، فرقی ندارد‌، چطور شد که. تمام تقریباتی که هست عین همان در همین جا هست. من نمی‌فهمم چرا ایشان این‌جوری بحث را دنبال کردند این‌ها را متفاوت بحث کردند و امثال اينها. اصل قضیه این است که ایشان تصوری درستی از عنوان فرد مردد ندارد. اصل قضیه این است و الا اگر تصور درستی از عنوان فرد مردد داشته باشند دیگر این صحبت‌ها نباید به این شکل بحث بشود.

حالا اصل این مطلب درست است یا درست نیست، آن تقریر معارضه را صحبت می‌‌کنیم، همین الان صحبت می‌‌کنم. ولی مرادم این است که اگر اشکال معارضه وجود داشته باشد، فرقی بین این‌ها نیست. اگر تفصیل در قبول اشکال معارضه هست باز هم فرقی نیست.

[سؤال: ... جواب:] اثر مال صرف الوجود است. بحث ما این هست که اثر مال صرف الوجود است یا اثر مال چيز هست؟ علم ما آن اثرش به این دو شکل هست ولی علم ما، ببينيد دو چیز را با هم قاطی نکنید، ما ممکن است اثر مال صرف الوجود باشد ممکن است اثر مال مطلق الوجود باشد ولی استصحاب را ما به این نحو استصحاب می‌‌کنیم می‌‌گوییم محکی فرد مردد یا محکی جامع، ‌عین هم است، هیچ فرقی ندارد. ... یعنی اثر مال جامع باشد یا صرف الوجود، این هم همین است. یعنی اثر مال آن فرد باشد. ... در جایی که اثر مال صرف الوجود باشد شما هم استصحاب فرد مردد بکنید برای ترتیب اثر. حالا این را فردا در کلاس راهنما بیشتر صحبت کنیم.

کلاس راهنما غیر از این سوالاتی که در این بحث است تکمیل کنیم، به نظرم رسید رفقاء این بحث مرحوم آقا ضیاء را در مورد حقیقت علم اجمالی اصل آن مبنایشان را ببینند. چون یک مقداری جورهایی که آقای شهیدی نقل می‌‌کند به نظرم یک مقدار فرق دارد با آن چیزی که کلام مرحوم آقا ضیاء. اول‌های بحث قطع، امتثال اجمالی آیا کافی است یا کافی نیست، یک دو صفحه‌ای ایشان در مورد حقیقت علم اجمالی صحبتی دارند، یک مقداری برای فهم مطلب مرحوم آقا ضیاء آن را بخوانیم مناسب است. اول‌های جلد سوم آن بحث امتثال اجمالی آیا کافی از امتثال تفصیلی هست یا نیست، آن‌جا بحثش هست. آدرس کاملش را هم بخواهید در کلام آقای شهیدی آدرس دادند، آن‌جا دقیقا الان صفحه‌اش ذهنم نیست.

حالا اصل این بحث را اجازه بدهید یک مقداری به یک جایی برسانم.

اما به نظرم می‌‌رسد که اصل این بحثی که مطرح شده که اصل شبهه معارضه جا ندارد اصلا چون استصحاب در مورد عدم فرد طویل اصلا جاری نمی‌شود. توضیح ذلک: ببینید ما در واقع، استصحاب عدم فرد طویل را که می‌‌خواهیم جاری کنیم به چه عنوانی می‌‌خواهیم جاری کنیم؟‌ می‌‌گوییم از اول فرد طویل نبوده است، ‌در زمان یقین این استصحاب چه زمانی ما یقین داشتیم که فرد طویل نبوده؟ قبل از زمان یقین، یک زمانی یقین داریم یک زمانی شک داریم، قبل از زمان یقین که یقین به جامع داریم، می‌‌دانستیم فرد طویل موجود نیست هم‌چنان‌ که فرد قصیر هم مثلا موجود نبوده است. آن جایی که یک فردی موجود شده، شما می‌‌گویید استصحاب عدم فرد طویل در آن زمان یقین چرا جاری نمی‌کنید؟ به دلیل این‌که علم اجمالی داریم، ‌استصحاب عدم فرد طویل با استصحاب عدم فرد قصیر منافات با تنجیز علم اجمالی دارد، حالا به هر بیانی که ما تنجیز علم اجمالی را مانع جریان اصل در کلا الطرفین دانستیم یا می‌‌گوییم ترخیص در مخالفت قطعیه پیش می‌آید یا خود آن علم اجمالی علت تامه است، به هر بیانی، در اطراف علم اجمالی به هر حال اصل در کلا الطرفین جاری نمی‌شود. پس در زمان یقین استصحاب عدم فرد قصیر و استصحاب عدم فرد طویل هیچ‌کدام‌شان جاری نمی‌شود.

می‌آییم زمان شک: زمان شک، شما در صورتی می‌‌توانید استصحاب عدم فرد طویل را بکنید که بتوانید آن زمان یقین را استمرار بدهید، یعنی بین زمان یقین و شک نباید فاصله بیفتد. زمان یقین شما قبل از این زمان یقین اجمالیه است، زمان شک شما بعد از این زمان است، این وسط که نمی‌توانید اصل جاری کنید چون این اصل‌ها با هم معارض هستند یا با آن علم اجمالی منافات دارد به هر حال در زمان یقین اجمالی به احد الفردین استصحاب عدم فرد طویل جاری نمی‌شود. وقتی جاری نمی‌شود بعدا هم نمی‌توانید جاری کنید. باید بتوانید آن اصل را استمرار ببخشید زمان یقین تا از زمان یقین به بعد استمرار ببخشید. وقتی وسط کار نمی‌توانید ادامه بدهید فتره که نمی‌گذاشت، قبل از زمان یقین، یقین دارید، ‌شک شما مربوط به بعد از زمان یقین است، ‌این وسط یک فتره‌ای است که نمی‌توانید اثبات کنید وجودش را نه عدمش را، هیچ‌کدامش را نمی‌شود اثبات کرد.

[سؤال: ... جواب:] حالا آن یک بحث است ... حالا آن یک چیز دیگری هست که ما در واقع.. علم اجمالی در زمان سابق تنجیز کرده. ... اجازه بدهید بعدا.

الحمد لله رب العالمین.